

# تحولات حقوقی

دوره ۲، شماره ۱ - شماره پیاپی ۳، بهار ۱۴۰۵

The challenge of balancing the rights of the plaintiff:  
and the defendant in light of the reform-oriented  
approach of the Iranian criminal legislator

Authors: Kosar Shokriyan | Sajad Ghavami

چالش توازن میان حقوق شاکی و متهم در پرتو

رویکرد اصلاح محور قانون گذار کیفری ایران

نویسندگان: کوثر شکریان | سجاد قوامی



# LEGAL DEVELOPMENT

Vol. 2, Issue 1, No. 3, Spring 2026



## The challenge of balancing the rights of the plaintiff and the defendant in light of the reform-oriented approach of the Iranian criminal legislator

\* **Kosar Shokriyan**

Assistant Professor, Law Department, Rah Danesh Institute of Higher Education, Babol, Iran.

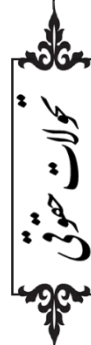
Shokriyan.law@gmail.com

**Sajad Ghavami**

PhD student in Criminal Law and Criminology, Faculty of Law and Political Science, University of Mazandaran, Babolsar, Iran

### Abstract:

In recent years, those involved in our country's judicial system have tried to benefit from new scientific and empirical achievements in enacting criminal laws and regulations, paying special attention to new developments in the fields of criminology and penal science. This attention, especially in some areas, has led to the introduction of institutions such as suspension of punishment, postponement of sentencing, and conditional release into the country's penal system, with the influence of the teachings and discourses of international criminal law and modern criminology. On the other hand, in some cases, our legislation, due to the influence of Sharia and social requirements, has defined institutions such as pardon and repentance as tools on the path of reform and rehabilitation of criminals. The main goal of these measures has been to reform the behavior and rehabilitation of criminals, and the legislator has tried to guide the country's penal system towards rehabilitation and reform, focusing on protecting the rights of the accused. However, this focus has sometimes been such that the necessary balance between the rights of the plaintiff and the accused



has been disrupted. In such a way that some of the rights of the plaintiffs of crimes have been weakened in the new laws and in some cases have even been damaged. Therefore, it can be said that the recent criminal legislation has become a law that protects the accused rather than creating a proper balance between the rights of the parties. Ultimately, this trend reflects the challenge that legislators face; a challenge that requires reviewing and creating a logical balance between the rights of the accused and the plaintiff so that the country's criminal system, while maintaining justice, can also achieve the goals of reform and rehabilitation.

### Keywords:

Criminal Procedure Code, Defendant's Defense Rights, Private Plaintiff's Rights, Restorative Justice Victim

## چالش توازن میان حقوق شاکی و متهم در پرتو رویکرد اصلاح محور قانون گذار کیفری ایران

\* کوثر شکریان

استادیار گروه حقوق، موسسه آموزش عالی راه دانش، بابل، ایران.

Shokriyan.law@gmail.com

سجاد قوامی

دانشجوی دکتری حقوق جزا و جرم شناسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه مازندران،  
بابلسر، ایران.

چکیده:

در سال‌های اخیر، دست‌اندرکاران نظام قضایی کشور ما در تصویب قوانین و مقررات کیفری، با توجه ویژه به تحولات نوین در حوزه‌های جرم‌شناسی و کیفرشناسی، تلاش کرده‌اند تا از دستاوردهای علمی و تجربی جدید بهره‌صند شوند. این توجه به ویژه در برخی حوزه‌ها با تأثیرپذیری از آموزه‌ها و گفتمان‌های حقوق کیفری بین‌المللی و جرم‌شناسی مدرن، منجر به ورود نهادهایی مانند تعلیق مجازات، تعویق صدور حکم و آزادی مشروط به نظام کیفری کشور شده است. از سوی دیگر، در مواردی نیز قانون گذاری ما به دلیل تأثیر شرع و مقتضیات اجتماعی، نهادهایی مانند عفو و توبه را به عنوان ابزارهایی در مسیر اصلاح و بازپروری بزهکاران تعریف کرده است. هدف اصلی این اقدامات، اصلاح رفتار و بازتوانی بزهکاران بوده است و قانونگذار با تمرکز بر حمایت از حقوق متهم، تلاش کرده است تا نظام کیفری کشور را به سمت بازپروری و اصلاح هدایت کند. اما این تمرکز گاه به گونه‌ای بوده که تعادل لازم میان حقوق شاکی و متهم برهم خورده است. به طوری که برخی از حقوق شاکیان جرم در قوانین جدید کم‌رنگ شده و در مواردی حتی آسیب دیده‌اند. بنابراین، می‌توان گفت که قانون‌گذاری کیفری اخیر بیش از آنکه توازنی مناسب میان حقوق طرفین ایجاد کند، به قوانین حمایتی از متهمان تبدیل شده است. در نهایت، این روند نشان دهنده چالشی است که قانون‌گذاران با آن مواجه‌اند؛ چالشی که نیازمند بازنگری و ایجاد تعادلی منطقی میان حقوق متهم و شاکی است تا نظام کیفری کشور ضمن حفظ عدالت، به تحقق اهداف اصلاح و بازپروری نیز دست یابد.

واژگان کلیدی: قانون آیین دادرسی کیفری، حقوق دفاعی متهم، حقوق شاکی خصوصی، عدالت ترمیمی، بزه دیده.

## ۱. مقدمه

در روند تحول عدالت کیفری، ابتدا دادگستری عمومی بر اساس سزا دهی بود و بنابراین، مرتکب جرم مورد توجه قرار نمی گرفت. در این دیدگاه فرض بر این بود که عمل مجرمانه عملی است که از نظر اخلاقی مذموم است. بنابراین مرتکب آن باید به میزان همان بدی اخلاقی که ایجاد کرده با واکنش بدی به نام مجازات رو به رو شود. در این مرحله اجرای مجازات در دستان بزه دیده قرار داشت اما با تکامل تدریجی دولتها و ایجاد قوانین و مقررات، به تدریج موقعیت بزه دیدگان رو به افول نهاد و اختلافها از دست کسانی که مستقیماً با آن درگیر بوده‌اند، خارج شده و به این وسیله یا ناپدید گردیده و یا به تملک افراد دیگری درآمده‌اند (کریستی، ۱۳۸۵، ۱۷۰). در این مرحله دولت اجرای عدالت را به دست می‌گیرد و تا حدود زیادی بزه دیده کنار گذاشته می‌شود. در مرحله‌ی بعد، از مفهوم اخلاقی عدالت فاصله گرفتیم و با نگرشی بالینی پزشکی رو به رو شدیم. به تدریج در کنار بزهکار رکن دیگر جرم، یعنی «بزه دیده» نیز مطرح و نظام عدالت کیفری دست خوش تغییر شده و به تدریج نوید دهنده‌ی ظهور عدالت ترمیمی شد (سماواتی پیروز، ۱۳۸۵: ۳۸).

عدالت ترمیمی، با شعار تحقق توازن و تعادل میان حقوق بزه‌دیده و بزهکار، به عنوان یکی از دستاوردهای نوین در عرصه نظریات کیفری، با هدف بازاندیشی در مبانی عدالت سنتی، پا به عرصه‌ی ظهور نهاد. این رویکرد، با تأکید بر مفاهیمی چون «ترمیم خسارات وارده»، «بازسازی روابط اجتماعی»، «احیای موقعیت بزه‌دیده»، «اصلاح و بازپروری بزهکار» و «جبران داوطلبانه»، درصدد ارائه‌ی بدیلی برای عدالت تنبیهی صرف و ساختار کیفرمحور متداول برآمده است. بر این مبنا، کاهش مداخله‌های کیفری، محدودسازی دامنه‌ی اعمال مجازات‌ها و اولویت دادن به راهکارهای غیرکیفری در مواجهه با بزه، به عنوان اهداف محوری عدالت ترمیمی مورد تأکید قرار گرفته است. با این حال، بررسی تطبیقی آثار اجرایی این رویکرد در نظام تقنینی و قضایی، به‌ویژه در بستر حقوق کیفری ایران، نشان می‌دهد که عدالت ترمیمی علی‌رغم ادعاهای نظری خود، در مقام عمل نتوانسته است به‌گونه‌ای متوازن، از حقوق طرفین دعوای کیفری صیانت نماید. نهادهای منشعب از این رویکرد که با هدف اصلاح بزهکار و کاستن از تراکم جمعیت کیفری طراحی شده‌اند، در عمل منجر به کم‌رنگ‌سازی جایگاه شاکی خصوصی در فرآیند دادرسی کیفری گردیده و در موارد متعددی، موجب انکار یا بی‌اعتنایی به حقوق بنیادین وی شده‌اند. گرچه از منظر جرم‌شناختی، استفاده از این نهادها ممکن است در راستای کاهش نرخ بازگشت به جرم و تقویت فرآیند بازاجتماعی‌سازی بزهکار، قابل دفاع به نظر رسد، اما از حیث تضمین حقوق بزه‌دیده، با

کاستی‌های جدی همراه است. در واقع، ورود سازوکارهای ترمیمی به بدنه تقنین و دادرسی کیفری، بی‌آنکه به صورت واقعی نقش و مشارکت بزه‌دیده را در اتخاذ تصمیمات قضایی به رسمیت بشناسد، بیش از هر چیز، به تقویت موضع متهم و تسهیل خروج وی از فرآیند مجازات منتهی شده است. لذا به نظر می‌رسد سیاست‌گذاری کیفری مبتنی بر عدالت ترمیمی، مادام که در آن توازن حقیقی میان حقوق شاکی و متهم لحاظ نگردد، نه تنها از اهداف ادعایی خود در زمینه احیای عدالت اجتماعی فاصله خواهد گرفت، بلکه ممکن است موجبات بی‌اعتمادی عمومی نسبت به دستگاه عدالت کیفری را نیز فراهم آورد. بازاندیشی در مبانی، قلمرو و سازوکارهای اجرایی این نهادها، با محوریت تقویت نقش شاکی خصوصی، ضرورتی انکارناپذیر در مسیر اصلاح سیاست جنایی تقنینی کشور به شمار می‌آید.

تأثیرپذیری نظام تقنینی جمهوری اسلامی ایران از آموزه‌های عدالت ترمیمی، با تصویب قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ و اصلاحات آیین دادرسی کیفری، به وضوح نمایان است. در این مسیر، قانونگذار تحت تأثیر دکترین حقوقی نوین و یافته‌های جرم‌شناسانه، اقدام به نهادینه‌سازی ابزارهایی نموده است که در راستای کیفرزدایی و حمایت از بزه‌کار، برخی از ضمانت‌های اجرای کیفری را تضعیف کرده است. نهادهایی نظیر تخفیف قضایی، مجازات‌های جایگزین حبس، نظام نیمه‌آزادی، تعلیق اجرای مجازات، آزادی مشروط، تعویق صدور حکم، معافیت از کیفر، عفو، توبه، نسخ قوانین کیفری، مرور زمان و... از جمله ابزارهایی هستند که هدف مشترک آن‌ها کاهش یا سقوط کیفر است. با آنکه طراحان و مدافعان عدالت ترمیمی مدعی‌اند این نهادها توازنی میان حقوق طرفین برقرار می‌کنند، اما تحلیل کاربردی آن‌ها نشان می‌دهد که در عمل، حقوق بزه‌دیده، به‌ویژه در جایگاه شاکی خصوصی، در بسیاری از این موارد نادیده گرفته شده و نقش وی در فرایند دادرسی به شدت کمرنگ است. برای نمونه، در برخی از این نهادها نظیر «توبه» یا «مرور زمان»، حتی بدون نیاز به گذشت شاکی یا جبران خسارت، امکان سقوط کیفر فراهم می‌شود. در سایر نهادها نیز نقش بزه‌دیده عمدتاً به صورت فرمالیته و در حد اخذ رضایت یا صرف پرداخت خسارت تقلیل یافته است، بدون آنکه مشارکت مؤثر وی در تصمیم‌گیری‌های کیفری تضمین گردد. البته این نقد بدان معنا نیست که اساساً نهادهای مزبور فاقد وجهت یا کارکرد مثبت در نظام عدالت کیفری‌اند. بی‌تردید این سازوکارها می‌توانند در مدیریت هوشمندانه نظام قضایی، کاهش جمعیت کیفری، جلوگیری از آثار مخرب زندان و بازپروری واقعی بزه‌کار نقش مؤثری ایفا کنند. لیکن هدف این نوشتار، نه انکار کلی این نهادها، بلکه تأکید بر ضرورت بازنگری در طراحی، شرایط و نحوه اجرای آن‌ها با تمرکز ویژه بر حقوق شاکی خصوصی است؛ تا ضمن حفظ منافع

جامعه و متهم، شأن و جایگاه بزه‌دیده نیز مورد صیانت واقعی قرار گیرد. بر این مبنا، در این پژوهش تلاش خواهد شد با نگاهی انتقادی و تحلیلی به بررسی مصادیق و کارکردهای نهادهای مزبور پرداخته و چالش‌های موجود در زمینه حفظ حقوق بزه‌دیدگان، به‌ویژه در بُعد مشارکت مؤثر آنان در تصمیمات قضایی، مورد واکاوی قرار گیرد. هدف نهایی، ارتقاء کارآمدی نظام عدالت کیفری از رهگذر اصلاح نقایص موجود و ایجاد توازنی واقعی و عملی میان حقوق متهم و شاکی خصوصی در پرتو اصول عدالت ترمیمی است.

## ۲. نهاد عفو

یکی از عوامل سقوط کیفر در نظام حقوقی ایران، نهاد عفو است که در قانون مجازات اسلامی مورد شناسایی قرار گرفته است. این نهاد، هرچند در ظاهر در راستای تحقق عدالت ترمیمی و اصلاح بزهکار پیش‌بینی شده است، اما در عمل، می‌تواند به چالشی در برابر حقوق شاکی خصوصی و حتی در سطحی گسترده‌تر، در برابر مصالح جامعه تبدیل گردد.

در عفو عمومی، قانونگذار هیچ‌گونه نقش یا اختیاری برای شاکی خصوصی قائل نشده است. به موجب این نوع عفو، به صرف صدور فرمان عفو و بدون نیاز به احراز رضایت یا جبران مؤثر خسارت وارده به بزه‌دیده، آثار کیفری جرم زائل و محکوم‌علیه از تعقیب یا مجازات معاف می‌گردد. در نتیجه، رضایت شاکی در فرآیند عفو عمومی فاقد هرگونه اثر حقوقی است و بزه‌دیده بیش از آن‌که در جایگاه صاحب حق و قربانی جرم تلقی گردد، در موقعیت خواهان خصوصی قرار می‌گیرد که نقش او در فرآیند عدالت کیفری به حاشیه رانده شده است.

در مقابل، در عفو خاص تا حدودی به حقوق شاکی خصوصی توجه شده است. مطابق بند ۴ ماده ۹ آیین‌نامه کمیسیون عفو و تخفیف مجازات محکومان مصوب ۱۳۸۷/۰۹/۱۲، کمیسیون موظف است وضعیت استیفای حقوق شاکی خصوصی را بررسی و کیفیت جبران ضرر و زیان وارده را احراز نماید. همچنین در بند ۳ ماده ۲۴ همان آیین‌نامه، بر ضرورت احراز اصلاح و ندامت محکوم‌علیه پیش از اعطای عفو تأکید گردیده است. با این حال، آیین‌نامه یادشده در خصوص لزوم اخذ رضایت شاکی خصوصیسکوت اختیار کرده و صرف جبران خسارت مالی را برای اعمال عفو کافی دانسته است؛ امری که می‌تواند از حیث تضمین حقوق بزه‌دیده و تحقق عدالت ترمیمی مورد انتقاد قرار گیرد.

از منظر نظری نیز، اندیشمندان مکتب کلاسیک نسبت به نهاد عفو رویکردی انتقادی داشته‌اند. بکاریدار مخالفت با حق عفو پادشاه تصریح می‌کند: «هیچ فردی نمی‌تواند با عفو خود، همانند

خسارتی که به او وارد شده است، از لزوم اجرای عدالت و عبرت‌آموزی عمومی چشم‌پوشی نماید؛ زیرا حق مجازات متعلق به فرد خاص نیست، بلکه از آن همه شهروندان یا هیئت حاکمه است» (بکاریا، ۱۳۸۵: ۸۶). همچنین کانت و فوئرباخ عفو خصوصی را نوعی تجاوز قوه مجریه به صلاحیت‌های قوه قضاییه و قوه مقننه می‌دانند و معتقدند چنانچه قوانین کیفری عادلانه‌اند، باید به درستی اجرا شوند و اگر معیوب یا نامتناسب‌اند، باید اصلاح گردند. از این رو، عفو خصوصی در نگاه آنان نوعی بی‌اعتنایی به آرای قضایی و تضعیف اقتدار دستگاه عدالت کیفری تلقی می‌شود (آخوندی، ۱۳۹۴: ۲۱۸).

با وجود تلاش قانونگذار برای تلفیق جنبه‌های اصلاحی و ترمیمی در نهاد عفو و لحاظ جبران ضرر و زیان بزه‌دیده، به نظر می‌رسد این نهاد در ذات خود واجد نوعی تعارض با حقوق جامعه و بزه‌دیدگان است. چنانچه هدف از عفو، تحقق عدالت ترمیمی و بازپذیری اجتماعی محکوم‌علیه باشد، لازم است رضایت شاکی خصوصی نیز به عنوان یکی از ارکان اساسی تحقق عدالت در این فرآیند مورد توجه قرار گیرد. بنابراین، صرف جبران ضرر و زیان مالی نمی‌تواند به تنهایی مبنای مشروعیت اعطای عفو قرار گیرد، بلکه بهتر بود قانونگذار، اخذ رضایت شاکی خصوصی را شرط لازم در کنار جبران خسارت می‌دانست تا بدین وسیله میان اهداف اصلاحی نظام عدالت کیفری و حقوق بزه‌دیدگان توازن عادلانه برقرار شود.

### ۳. نهاد توبه

نهاد توبه یکی از جلوه‌های بارز عدالت ترمیمی در نظام کیفری اسلام به شمار می‌رود که ریشه در مبانی فقهی و آموزه‌های شرع مقدس دارد. این نهاد، اگرچه در متون فقهی و رویه قضایی پیشینه‌ای دیرینه دارد، اما در حقوق کیفری ایران، سابقه تقنینی آن تا پیش از تصویب قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ به صورت پراکنده و غیرمنسجم بود. برای نخستین بار، قانونگذار در این قانون، در قالب مواد ۱۱۴ و ۱۱۵ به صورت متمرکز به تبیین قلمرو و آثار توبه پرداخت. بر اساس ماده ۱۱۴ قانون مجازات اسلامی، در جرایم مستوجب حد به استثنای قذف و محاربه هرگاه متهم پیش از اثبات جرم توبه کند و ندامت و اصلاح او برای قاضی محرز شود، مجازات حدی از وی ساقط می‌شود. همچنین، در صورتی که جرم (به جز قذف) با اقرار مرتکب ثابت شده باشد، دادگاه می‌تواند در صورت احراز توبه، درخواست عفو مجرم را از طریق رئیس قوه قضاییه به مقام رهبری ارائه نماید. در ادامه، ماده ۱۱۵ قانون مذکور به توبه در جرایم تعزیری پرداخته و مقرر داشته است که در جرایم تعزیری درجه شش، هفت و هشت، چنانچه مرتکب توبه نماید و اصلاح

و ندامت وی برای قاضی محرز شود، مجازات ساقط می‌گردد. در سایر جرایم تعزیری نیز، دادگاه می‌تواند مقررات مربوط به تخفیف مجازات را اعمال کند.

با وجود هدف ظاهری قانونگذار مبنی بر تقویت اصلاح فردی و بازپذیری اجتماعی محکوم‌علیه، نهاد توبه در قانون مجازات اسلامی از منظر حقوق بزه‌دیده و شاکی خصوصی واجد ایرادات بنیادین است. در واقع، قانونگذار توبه را که ماهیتاً رابطه‌ای معنوی و شخصی میان بنده و خداوند تلقی می‌شود، به نهادی قانونی با آثار کیفری الزام‌آور تبدیل کرده و از آن به عنوان یکی از علل سقوط یا تخفیف مجازات یاد نموده است. بدین ترتیب، این نهاد در عمل به ابزاری کم‌هزینه و نسبتاً آسان برای معافیت متهم از مجازات مبدل گردیده، بی‌آنکه حقوق و رضایت بزه‌دیده به‌طور مؤثر مورد توجه قرار گیرد.

در خصوص جرایم حدی، تنها استثنا در پذیرش توبه مربوط به جرم قذف است؛ زیرا در این جرم، حق‌الناس بر حق‌الله غلبه دارد و قانونگذار به‌درستی توبه را فاقد اثر دانسته است. اما در حوزه جرایم تعزیری، به‌ویژه در درجات شش، هفت و هشت، قانونگذار بدون تفکیک میان جرایم قابل گذشت و غیرقابل گذشت، توبه را از موجبات سقوط مجازات دانسته است. بر این اساس، مرتکب می‌تواند صرفاً با اظهار ندامت و احراز اصلاح توسط قاضی، از مجازات رهایی یابد بدون آن‌که ملزم به جبران ضرر و زیان شاکی خصوصی یا کسب رضایت وی باشد. این اطلاق ماده ۱۱۵، از حیث بی‌اعتنایی به جایگاه بزه‌دیده در فرآیند عدالت کیفری، محل تأمل جدی است. بدیهی است که شخصی که صادقانه توبه می‌کند، در مسیر بازگشت به ارزش‌های اخلاقی و دینی، باید نسبت به آثار زیان‌بار رفتار خود آگاه و نسبت به جبران خسارات وارده به دیگری متعهد باشد. از این‌رو، منطقی‌تر آن بود که قانونگذار، احراز توبه واقعی را منوط به جبران ضرر و زیان بزه‌دیده و تحصیل رضایت وی قرار می‌داد؛ زیرا توبه‌ای که با بی‌توجهی به حقوق دیگران صورت گیرد، فاقد اصالت اخلاقی و آثار اجتماعی لازم است.

افزون بر این، صرف جبران خسارت مالی نیز نمی‌تواند به‌تنهایی ملاک احراز توبه باشد؛ چه‌بسا با وجود جبران خسارت، شاکی خصوصی همچنان از رفتار بزه‌کار آزرده و ناراضی باشد. بنابراین، شایسته است که کسب رضایت شاکی خصوصی به عنوان یکی از ارکان احراز توبه و شرط بهره‌مندی از آثار قانونی آن مورد توجه قرار گیرد. تحقق چنین رویکردی نه‌تنها با فلسفه عدالت ترمیمی سازگار است، بلکه موجب می‌شود مرتکب برای احراز توبه واقعی، ناگزیر به دلجویی، جبران زیان و ابراز ندامت نسبت به بزه‌دیده گردد؛ امری که در نهایت، به تحقق صلح کیفری و بازسازی روابط اجتماعی میان طرفین و جامعه کمک خواهد کرد.

#### ۴. مرور زمان

مرور زمان به عنوان نهادی حقوقی، با هدف ایجاد امنیت قضایی و جلوگیری از تعقیب نامحدود متهم پیش‌بینی شده است، اما در عمل می‌تواند منجر به محدود شدن حقوق ذی‌نفعان پرونده، به‌ویژه شاکی خصوصی، گردد. اگر غایت حقوق را حمایت از آزادی‌ها و منافع فردی بدانیم، قواعد حقوقی باید در راستای تضمین کرامت انسانی و پاسداشت شخصیت افراد تنظیم شوند. همان‌گونه که دکتر کاتوزیان تصریح می‌کند، آنچه در عالم واقع اصالت دارد انسان است و هدف اصلی حقوق، حمایت از منافع شخص انسانی است (کاتوزیان، ۱۳۹۰: ۳۶). با این حال، اگر مبنا را ضرورت حفظ نظم و سعادت اجتماعی بدانیم، غایت حقوق حفظ امنیت و مصالح عمومی خواهد بود. بنابراین، حقوق در جوهره خود نیازمند برقراری توازن میان حمایت از منافع فردی و تأمین مصالح اجتماعی است.

از این‌رو، هرگاه قانونی در ظاهر با هدف حفظ نظم اجتماعی وضع شود، اما در مقام اجرا منجر به نادیده گرفتن حقوق انسانی گردد، چنین رویکردی در تعارض با فلسفه وجودی حقوق خواهد بود؛ چراکه حقوق پیش از هر چیز برای حمایت از انسان - به‌ویژه انسانی که مستقیماً از جرم متضرر شده - ایجاد شده است. در نظام قضایی ایران نیز آرای متعدد نشان می‌دهد که حقوق شاکی خصوصی صرفاً به دلیل گذشت زمان نادیده گرفته شده است (رایجیان اصلی، ۱۳۸۴: ۱۴۳). این در حالی است که در بسیاری از موارد، تأخیر در رسیدگی ناشی از عملکرد ضابطان، اطاله دادرسی یا قصور مراجع قضایی بوده و شاکی نقشی در این تأخیر نداشته است. چنین وضعیتی، خصوصاً در مواردی که بزه‌دیده پیگیری مستمر داشته، با اصول انصاف، عدالت و حمایت از بزه‌دیده به‌طور آشکار در تعارض است.

از منظر فلسفی نیز مرور زمان با اهداف عدالت کیفری و نظم عمومی همخوانی کامل ندارد. طرفداران این نهاد بر این باورند که گذشت زمان موجب فراموشی جرم و فروکش اضطراب اجتماعی می‌شود و تعقیب مجدد مرتکب باعث احیای تنش و اختلال در آرامش عمومی خواهد بود. اما این استدلال در بسیاری از موارد فاقد وجهت منطقی است؛ زیرا پیگیری مداوم شاکی خصوصی مانع از فراموشی جرم در جامعه می‌شود و آثار روانی جرم بر بزه‌دیده تا سال‌ها باقی می‌ماند. علاوه بر این، در جرایم شدید یا جرایمی که با لطمه‌های عاطفی و روانی همراه‌اند، گذشت زمان نه‌تنها موجب تسکین آلام بزه‌دیده نمی‌شود بلکه استمرار احساس بی‌عدالتی را تقویت می‌کند.

البته در صورتی که تأخیر در تعقیب ناشی از غفلت یا بی‌مبالاتی شاکی باشد، اعمال مرور زمان می‌تواند توجیه‌پذیر باشد. اما در وضعیتی که شاکی با جدیت در پی احقاق حق خود بوده و تأخیر ناشی از عملکرد سیستم قضایی است، اجرای این نهاد مصداق نقض عدالت و سلب حق مشروع بزه‌دیده خواهد بود. پذیرش گسترده و بدون ضابطه مرور زمان، علاوه بر تضعیف اقتدار دستگاه قضایی، احساس بی‌کیفرمانی را در میان بزه‌کاران تقویت کرده و از کارآمدی عدالت کیفری می‌کاهد. در این صورت، نه حقوق فردی استیفا می‌شود و نه مصالح اجتماعی تأمین، بلکه جامعه در برابر مجرمان خطرناک و فرصت‌طلب آسیب‌پذیرتر می‌گردد. بنابراین، پذیرش بی‌ضابطه مرور زمان نوعی تساهل ناموجه نسبت به مرتکبان و ابزاری برای تضعیف عدالت کیفری است.

از این‌رو ضروری است قانون‌گذار با اتخاذ رویکردی نوین و بزه‌دیده‌مدار، در شرایط و آثار مرور زمان بازنگری کند. به‌ویژه باید در اعمال این نهاد به عواملی مانند اطلاع یا عدم اطلاع شاکی از جرم، تعدد یا غفلت ضابطان در کشف جرم، تأخیر در رسیدگی یا صدور حکم، و سایر عواملی که خارج از اراده بزه‌دیده است توجه شود. تحقق عدالت در این زمینه مستلزم تدوین مقرراتی است که ضمن حفظ نظم عمومی، مانع از تضییع حقوق بزه‌دیده گردد.

بررسی مبانی نظری و عملی مرور زمان نشان می‌دهد که این نهاد در شکل کنونی خود با رویکردهای نوین عدالت کیفری نیز، به‌ویژه عدالت ترمیمی و سیاست جنایی بزه‌دیده‌مدار، همسو نیست. در رویکردهای جدید، محوریت نه بر «فراموشی جرم» بلکه بر «ترمیم آثار جرم» و «بازسازی اعتماد بزه‌دیده» است. نهاد مرور زمان با فرض فروکش تدریجی آثار جرم طراحی شده است، در حالی که تجربه بزه‌دیده‌گان نشان می‌دهد آلام روانی ناشی از جرم در گذر زمان نه‌تنها فروکش نمی‌کند، بلکه در نبود پاسخ قضایی مناسب تشدید می‌شود.

از سوی دیگر، مرور زمان نوعی ترجیح منافع متهم بر حقوق بزه‌دیده است، بی‌آنکه مبنای عینی یا اخلاقی محکمی داشته باشد. در شرایطی که دستگاه عدالت کیفری خود سبب تأخیر در رسیدگی شده، اعمال مرور زمان عملاً انتقال هزینه‌های ناکارآمدی نظام قضایی به بزه‌دیده است. این امر باعث بی‌اعتمادی نسبت به نظام عدالت کیفری و افزایش احساس بی‌پناهی در میان بزه‌دیدگان می‌شود.

در نتیجه، مرور زمان باید با معیارهای دقیق‌تری تنظیم شود و تنها در مواردی قابل اعمال باشد که تأخیر ناشی از سهل‌انگاری شاکی یا نبود اهمیت اجتماعی پرونده باشد. افزون بر آن، پیشنهاد می‌شود قانون‌گذار سازوکاری ایجاد کند که در صورت پیگیری مستمر شاکی خصوصی یا وجود دلایل موجه برای عدم امکان تعقیب، مرور زمان معلق یا متوقف شود. چنین اصلاحاتی می‌تواند

تعالل از دست‌رفته میان حقوق بزه‌دیده و حقوق متهم را بازبایی کرده و عدالت کیفری را به فلسفه واقعی خود، یعنی حمایت از انسان آسیب‌دیده و تحقق انصاف، نزدیک‌تر سازد.

## ۵. تعویق صدور حکم

نهاد «تعویق صدور حکم» که برای نخستین‌بار در قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ وارد نظام کیفری ایران شد، در ظاهر گامی در راستای فردی‌سازی مجازات و تحقق عدالت ترمیمی به شمار می‌آید، اما در عمل با چالش‌های بنیادینی در حوزه‌های فلسفه‌ی کیفری، عدالت قضایی، و حقوق بزه‌دیدگان مواجه است. این نهاد بر اساس ماده ۴۰ قانون، به قاضی اختیار می‌دهد تا در صورت احراز برخی شرایط، صدور حکم محکومیت را به تعویق اندازد و اجرای مجازات را منوط به گذشت زمان و رفتار متهم کند. اما این انعطاف ظاهری، در دل خود ابهام و تعارض‌های قابل تأملی دارد:

### ۱.۵. تأخیر در تحقق عدالت و بی‌ثباتی در نظام کیفری

اساس عدالت کیفری بر قطعیت، سرعت و شفافیت در پاسخ به جرم استوار است. «تعویق صدور حکم» اما این قطعیت را متزلزل می‌کند. در حالی که دادگاه وقوع جرم را محرز می‌داند، از صدور حکم خودداری می‌کند؛ یعنی هم جرم ثابت شده و هم عدالت به تعویق افتاده است. چنین وضعیتی به نوعی تعلیق میان «گناه‌کار بودن» و «مجازات شدن» است و می‌تواند احساس بی‌عدالتی را در ذهن جامعه و بزه‌دیده تشدید کند.

به بیان دیگر، عدالت زمانی معنا دارد که بزه‌دیده و جامعه هر دو احساس کنند پاسخ مناسبی به جرم داده شده است؛ اما وقتی مجازات به آینده موکول شود، مفهوم بازدارندگی و اطمینان اجتماعی از اجرای قانون تضعیف می‌گردد.

### ۲.۵. تعارض با حقوق شاکی خصوصی و تضعیف جایگاه بزه‌دیده

یکی از بزرگ‌ترین نقدها بر نهاد تعویق صدور حکم، بی‌توجهی نسبی آن به حقوق بزه‌دیده در تحقق مجازات مجرم است. در نظریه‌های نوین عدالت کیفری، بزه‌دیده نه تنها خواهان جبران خسارت، بلکه جویای احساس رضایت از اجرای عدالت است. قانون‌گذار اما با اعطای اختیار گسترده به قاضی، عملاً بزه‌دیده را در موقعیت انفعالی قرار داده است.

برای مثال، اگر در جرمی مانند خیانت در امانت یا کلاهبرداری جزئی، قاضی با استناد به یکی از جهات تخفیف (مثلاً ندامت مرتکب) صدور حکم را به تعویق اندازد، شاکی خصوصی عملاً از حق

خود برای دیدن اجرای عدالت محروم می‌شود، در حالی که خسارت مادی یا معنوی او هنوز به‌درستی جبران نشده است.

افزون بر این، قانون هیچ معیار روشنی برای نحوه احراز جبران ضرر و زیان ارائه نکرده است. در حالی که مطابق ماده ۱۴ قانون آیین دادرسی کیفری، جبران زیان باید ناظر به خسارات مادی، معنوی و ممکن‌الحصول باشد، در نظام تعویق صدور حکم حتی معلوم نیست قاضی بر چه اساسی میزان و تحقق این جبران را ارزیابی می‌کند، آن هم در وضعیتی که هنوز رأی قطعی صادر نشده است.

### ۳، ۵. ابهام در مبانی فلسفی و مرزهای نهاد تعویق

از منظر نظری، تعویق صدور حکم در مرز میان سه نهاد «تعویق اجرای مجازات»، «معافیت قضایی» و «قرار تعلیق تعقیب» قرار دارد. همین ابهام باعث شده جایگاه آن در نظام عدالت کیفری روشن نباشد. آیا این نهاد ابزاری برای اصلاح مجرم است یا صرفاً راهی برای سبک‌تر کردن آمار محکومان؟

اگرچه در برخی جرایم - به‌ویژه جرائم غیرعمدی مانند تصادفات رانندگی - تعویق می‌تواند نقش مهمی در بازاجتماعی شدن مرتکب داشته باشد، اما استفاده گسترده و بدون ضابطه از این نهاد در جرایم مالی، حیثیتی و جرایمی که اعتماد عمومی را خدشه‌دار می‌کنند، می‌تواند پیامدهایی جدی به دنبال داشته باشد:

الف) خطر تقویت احساس بی‌عدالتی در جامعه

در جرایمی که مستقیماً اعتماد عمومی، شفافیت اقتصادی یا حیثیت افراد را نقض می‌کنند، عدم صدور حکم محسوس، جامعه را با احساس رهاشدگی مجرم مواجه می‌کند. این امر به‌ویژه در حوزه‌هایی مانند کلاهبرداری، خیانت در امانت، تضییع حقوق عمومی یا جرایم اداری، به کاهش اعتماد عمومی نسبت به دستگاه قضایی منجر می‌شود.

ب) ترویج پیام ضمنی «بی‌کیفرمانی»

اگر تعویق بدون نظارت مؤثر و بدون شرایط سخت‌گیرانه اعمال شود، پیام آن برای بزهکاران این است که امکان فرار از مجازات وجود دارد. این امر چرخه جرم را تشدید و انگیزه بازدارندگی قانون را تضعیف می‌کند.

ج) غفلت از جایگاه بزه‌دیده

در بسیاری موارد، بزه‌دیده مهم‌ترین فردی است که پیامدهای جرم را تحمل می‌کند، اما در تصمیم‌گیری درباره تعویق، نقش او بسیار کم‌رنگ است. عدم صدور حکم می‌تواند برای بزه‌دیده حسی از نادیده‌گرفتن آسیب‌ها و بی‌اعتنایی به رنج تحمیل‌شده ایجاد کند.

#### ۴.۵. آسیب‌های اجتماعی و روانی ناشی از بلاتکلیفی

از منظر جامعه‌شناسی کیفری، نهاد تعویق صدور حکم باعث شکل‌گیری نوعی ابهام در وضعیت کیفری متهم می‌شود. فرد نه تبرئه شده و نه محکوم؛ در وضعیتی میان دو سر طیف عدالت قرار می‌گیرد. این بلاتکلیفی می‌تواند اثرات روانی منفی بر شخص، خانواده‌ی او، و حتی بر تصویر اجتماعی دستگاه قضایی بگذارد. به‌ویژه در پرونده‌هایی که رسانه‌ای می‌شوند، چنین تعویقی ممکن است به برداشت عمومی از «عدالت‌گزینشی» یا «عدالت طبقاتی» دامن بزند. به طور کلی نهاد تعویق صدور حکم، گرچه با هدف انسانی‌تر کردن عدالت کیفری و تأکید بر اصلاح مرتکب طراحی شده، در عمل به دلیل فقدان شفافیت قانونی، ضعف در تضمین حقوق بزه‌دیده و تعارض با اصل قطعیت احکام، بیشتر به ابزاری برای تعویق عدالت تبدیل شده است تا تحقق آن. تا زمانی که نظام کیفری میان حقوق متهم و حقوق بزه‌دیده توازن واقعی برقرار نکند، چنین نهادهایی بیش از آن‌که به کارآمدی عدالت کمک کنند، به بی‌اعتمادی نسبت به آن دامن می‌زنند.

#### ۳. تعلیق اجرای مجازات

نهاد تعلیق اجرای مجازات در نگاه نخست، یکی از ابزارهای نوین عدالت ترمیمی تلقی می‌شود؛ نهادی که می‌کوشد با دوری از کیفرگرایی مطلق و مجازات‌های سخت، فرصتی دوباره به مرتکب بدهد تا مسیر اصلاح را انتخاب کند. با این حال نقدهایی به آن وارد است:

#### ۱.۶. مخالفت با مبانی نظری عدالت ترمیمی

اگر از منظر نظریه عدالت ترمیمی به این نهاد نگریسته شود، درمی‌یابیم که ساختار کنونی آن بیش از آن‌که ترمیم‌کننده باشد، نوعی تعویق در تحقق عدالت است. عدالت ترمیمی، به تعبیر هوارد زهر، به جای تمرکز بر قانون نقض‌شده و میزان مجازات، بر سه پرسش اساسی استوار است: چه کسی آسیب دیده؟ این آسیب چگونه جبران می‌شود؟ و چه کسی مسئول جبران آن

است؟ (Zehr, 2015: 5) این الگو در پی آن است که رابطه میان بزه‌دیده، بزه‌کار و جامعه را بازسازی کند و با ایجاد گفت‌وگو، مسئولیت‌پذیری و جبران، عدالت را از مجازات صرف فراتر ببرد.

اما در نهاد تعلیق اجرای مجازات، چنین رویکردی کمتر دیده می‌شود. در این سازوکار، بزه‌کار بدون آن که به‌طور واقعی پاسخگوی رفتار خود باشد، از اجرای مجازات معاف می‌شود و بزه‌دیده نیز هیچ نقش و اختیاری در این تصمیم ندارد. تعلیق در واقع تصمیمی است یک‌جانبه که از سوی قاضی گرفته می‌شود، بی‌آن که صدای بزه‌دیده شنیده شود یا فرآیند گفت‌وگو و ترمیم واقعی میان طرفین شکل گیرد. عدالت ترمیمی بر مشارکت فعال بزه‌دیده در روند عدالت تأکید دارد، زیرا احساس شنیده شدن و جبران، بخش مهمی از التیام روانی اوست. اما هنگامی که شاکی خصوصی پس از صرف وقت و هزینه و تحمل دشواری‌های دادرسی، ناگهان با تصمیمی مواجه می‌شود که اجرای حکم علیه مجرم را معلق می‌کند، احساس بی‌عدالتی و بی‌اعتمادی نسبت به دستگاه قضایی در او شکل می‌گیرد.

## ۲.۶. کاهش مسئولیت بزه‌کار

تعلیق اجرای مجازات در ظاهر می‌خواهد فرصتی دوباره به بزه‌کار بدهد تا بدون تحمل مجازات، خود را اصلاح کند. اما از منظر عدالت ترمیمی، اصلاح واقعی زمانی رخ می‌دهد که بزه‌کار در قبال بزه‌دیده و جامعه مسئولیت بپذیرد، نه صرفاً از مجازات معاف شود.

مطابق نظریات «دنیل ون‌نس» و «گری جانستون» در Handbook of Restorative Justice، هدف نهایی عدالت ترمیمی «پاسخگویی اخلاقی» است، نه فقط «بخشش قضایی» (Van Ness & Johnstone, 2007: 3). اما نهاد تعلیق، به دلیل حذف بزه‌دیده از فرآیند تصمیم‌گیری، در عمل موجب ناپدید شدن عنصر پاسخگویی می‌شود. برای مثال، شاکی خصوصی که با صرف وقت و هزینه، در پی احقاق حق خود بوده، ناگهان می‌بیند که اجرای حکم علیه مجرم به‌سادگی تعلیق شده است، بی‌آنکه نظر یا رضایت او مؤثر باشد. این وضعیت، برخلاف اصول عدالت ترمیمی است که بر مشارکت فعال بزه‌دیده در روند عدالت تأکید دارد.

## ۳.۶. تعارض نهاد تعلیق با اهداف عدالت ترمیمی

عدالت ترمیمی سه ستون اصلی دارد: ۱. مشارکت، ۲. پاسخگویی، ۳. جبران و ترمیم (رسولی آذر: ۱۳۹۴).

در نهاد تعلیق اجرای مجازات، هر سه این عناصر تضعیف می‌شوند:

- بزه‌دیده در فرآیند تصمیم‌گیری هیچ نقشی ندارد؛
- مجرم پاسخگویی واقعی ندارد و صرفاً از مجازات رها می‌شود؛
- ترمیم مادی یا معنوی نیز غالباً انجام نمی‌گیرد.

این نقد به‌خوبی در نهاد تعلیق قابل مشاهده است: وقتی قاضی بدون مشارکت بزه‌دیده و بدون الزام مجرم به جبران واقعی، حکم به تعلیق می‌دهد، در واقع نوعی بخشش از بالا به پایین صورت می‌گیرد که نه اصلاح می‌آورد و نه اعتماد اجتماعی.

#### ۴. نظام آزادی مشروط

آزادی مشروط نهادی کیفری است که بر اساس آن، محکومان پیش از پایان مدت محکومیت، مشروط بر رعایت شرایط معین دادگاه، می‌توانند از بخشی از دوره حبس خود آزاد شوند. فلسفه بنیادین این نهائ، این است که مجرم اصلاح‌شده نیازی به تحمل کامل مدت محکومیت در محیطی جرم‌زا ندارد.

اندیشمندان حقوقی نیز به دلایل متعددی برای اعمال آزادی مشروط اشاره کرده‌اند: دکتر گلدوزیان معتقدند وقتی قرائن حاکی از آمادگی محکوم علیه زندانی برای بازگشت به جامعه و ادامه‌ی زندگی شرافتمندانه است باید موجبات این انطباق اجتماعی را فراهم ساخت تا از محیط جرم‌زای زندان و تماس با بزه‌کاران حرفه‌ای در امان و مصون بماند (گلدوزیان، ۱۳۸۴: ۳۶۷).

دکتر اردبیلی نیز معتقدند که سیاست‌گذاران کیفری آزادی مشروط را یکی از ابزارهای مقابله با تکرار جرم شناخته و امیدوارند که تهدید اجرای مجازات در مدت آزادی مشروط تغییر مطلوبی در رفتار محکومین پدید آورد (اردبیلی، ۱۳۸۵: ۲۴۹).

به این ترتیب، مهم‌ترین انگیزه و استدلال برای اعمال آزادی مشروط، اصلاح و بازپروری مجرم و پیشگیری از ارتکاب مجدد جرم است. با این حال، باید توجه داشت که فلسفه آزادی مشروط، نوعی اعطای امتیاز قانونی به محکوم است که در این فرآیند، حقوق شاکی تا حد قابل توجهی مغفول می‌ماند.

یکی از نکات قابل تأمل آن است که قانونگذار در آزادی مشروط عمدتاً تمرکز خود را بر وضعیت بزهکار معطوف ساخته و کمتر به حقوق شاکی توجه دارد؛ به‌گونه‌ای که این نهاد از نظر اولویت حمایت از حقوق شاکی، حتی نسبت به سایر نهادهای تخفیفی مانند تعلیق یا تعویق مجازات،

در موقعیت بغرنج‌تری قرار دارد. در حالی که تعلیق و تعویق معمولاً در جرایم با شدت کمتر اعمال می‌شوند، آزادی مشروط قابلیت اعمال در شدیدترین مجازات‌ها، از جمله مجازات‌های درجه یک، را نیز داراست.

مسأله دیگر، مخاطره حقوق مالی شاکی است. مطابق بند پ ماده ۵۸ قانون مجازات اسلامی، محکوم‌علیه موظف است تا حد استطاعت خود، ضرر و زیان مدعی خصوصی را پرداخت نماید. در صورتی که محکوم‌علیه توان مالی برای جبران خسارت نداشته باشد، علی‌رغم ناتوانی در جبران، می‌تواند از امتیاز آزادی مشروط بهره‌مند شود. این مقرر به‌طور تلویحی بیان می‌دارد که حتی محکوم‌علیه معسر، مشمول این تسهیلات قانونی خواهد بود. برخی حقوقدانان نیز معتقدند که عدم امکان پرداخت جزای نقدی از سوی محکوم، منعی برای بهره‌مندی از آزادی مشروط ایجاد نمی‌کند (اردبیلی، ۱۳۸۵: ۲۵۲).

یکی دیگر از مشکلات اساسی این نهاد، فقدان اطلاع‌رسانی به شاکی است. در نظام حقوقی ایران، شاکی عموماً از زمان بهره‌مندی بزه‌کار از آزادی مشروط مطلع نمی‌شود، حتی اگر بزه‌کار پیش‌تر خسارات مدعی خصوصی را پرداخت کرده باشد. این محدودیت، موجب نقض حقوق شاکی و ایجاد خلاء حمایتی در قبال قربانیان جرم می‌گردد، زیرا شاکی از امکان اتخاذ اقدامات پیشگیرانه و تأمین امنیت شخصی خود محروم می‌شود. از این رو، ضرورت دارد که سازوکارهای قانونی مؤثری برای اطلاع‌رسانی شفاف و به موقع به شاکیان پیش‌بینی شود تا تعادل میان منافع مجرم و حمایت از حقوق قربانیان برقرار گردد.

## ۵. مجازات جایگزین حبس

در حقوق کیفری معاصر، مجازات‌های جایگزین حبس به‌عنوان نهاد نوین و مبتنی بر مطالعات روان‌شناختی و جامعه‌شناختی، با دو هدف عمده پیشگیری از انباشت پرونده‌های کیفری در مراجع قضایی و نهادهای اصلاح و تربیت و نیز کاهش آثار زیان‌بار حبس بر شخصیت و سلامت روان محکوم‌علیه، در قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ پیش‌بینی شده است. این نهاد حقوقی، با در نظر گرفتن ویژگی‌های فردی و پرونده شخصیتی مجرم، امکان اعمال مجازات‌های متناسب و اصلاحی را فراهم می‌آورد. با این حال، تقسیم جرایم به عمدی و غیرعمدی در قانون، زمینه بهره‌مندی آسان‌تر مرتکبان جرایم غیرعمد از مجازات‌های جایگزین حبس را فراهم کرده است؛ حال آنکه برخی از جرایم غیرعمد، خسارات جبران‌ناپذیری به جامعه یا بزه‌دیده وارد می‌کنند و شایسته نیست که امکان بهره‌مندی از مجازات‌های جایگزین صرفاً بر اساس ماهیت غیرعمدی

جرم فراهم شود. نمونه بارز این موضوع، بخشنامه رئیس قوه قضائیه در خصوص بهره‌مندی پزشکان از مجازات جایگزین است، در حالی که بسیاری از جرایم پزشکی می‌توانند پیامدهای جبران‌ناپذیر داشته باشند (ایرانی، نجفی و نجیبیان، ۱۳۹۲، صص. ۶۷ و ۱۹۴).

از منظر حقوق شاکی خصوصی، اعمال مجازات‌های جایگزین حبس در جرایم قابل گذشت منوط به اعلام گذشت شاکی است، اما در جرایم غیرقابل گذشت نیازی به رضایت شاکی برای اجرای مجازات جایگزین وجود ندارد. این امر ممکن است به تضاد نسبی میان حقوق شاکی و هدف اصلاح و بازپروری محکوم منجر شود، زیرا شاکی ممکن است احساس کند که اجرای مجازات جایگزین، متناسب با جرم ارتكابی و انتظار عدالت کیفری وی نیست و حقوق وی در تحقق مجازات سخت و محسوس تا حدودی سلب شده است.

علاوه بر این، آزادی مشروط یا اجرای مجازات‌های جایگزین برای محکومانی که فاقد مهارت‌های لازم اجتماعی یا دارای اختلالات روانی و رفتاری هستند، و تنها با تحقق چند شرط فرمالیته امکان‌پذیر است، می‌تواند خطراتی برای امنیت جامعه و شاکی ایجاد کند. بنابراین، اجرای این نهاد حقوقی مستلزم توازن دقیق میان اهداف اصلاحی، منافع جامعه و حقوق بزه‌دیده است.

## ۶. نظام نیمه آزادی

نظام نیمه‌آزادی به‌عنوان یکی از نهادهای ترمیمی و اصلاحی، مکانیسمی است که در آن مجازات حبس به طور کامل اجرا نمی‌شود و محکوم‌علیه بخشی از محکومیت خود را در زندان و بخشی را در خارج از آن سپری می‌کند. هدف اصلی این نظام، توجه به حقوق بنیادین محکومین و حفظ شأن و شخصیت اجتماعی و خانوادگی آنان است. با این حال، تحلیل حقوقی این نهاد نشان می‌دهد که چالش‌ها و نقدهای متعددی در زمینه اجرا و آثار آن مطرح است:

### ۱.۹. فقدان ضمانت اجرای مؤثر

یکی از مهم‌ترین کاستی‌های نظام نیمه‌آزادی، فقدان ضمانت اجرای لازم در برابر تخلف محکوم از تعهدات مقرر و یا ارتكاب جرم جدید است. در حالی که برای تعویق و تعلیق مجازات و آزادی مشروط، مقنن تدابیری مشخص جهت پاسخگویی به تخلف یا ارتكاب جرم جدید پیش‌بینی کرده است، در نظام نیمه‌آزادی چنین سازوکارهای کنترلی به‌طور شفاف وجود ندارد. این خلاء می‌تواند به مخاطره امنیت جامعه و حقوق شاکی منجر شود.

## ۲.۹. محدودیت در حمایت از حقوق شاکی

نظام نیمه‌آزادی، علی‌رغم توجه به حقوق محکومین، در زمینه حمایت از حقوق شاکی نیز محدودیت دارد. تنها شرط مرتبط با شاکی، اخذ رضایت وی برای اعطای این نظام است؛ اما این رضایت، با مفهوم جبران خسارت یا ترمیم آسیب‌های وارده تفاوت دارد. امکان کسب رضایت شاکی از طریق روش‌های غیرمستعارف یا حتی تهدید، بدون جبران واقعی زیان وارده، وجود دارد و این امر، کارکرد ترمیمی نظام نیمه‌آزادی را با چالش مواجه می‌سازد. از این رو، اعمال این نظام صرفاً باید محدود به مجرمینی باشد که فاقد ویژگی‌های خطرناک برای جامعه و شاکی هستند تا آزادی محدود آن‌ها به مخاطره حقوق عمومی و خصوصی منجر نشود.

## ۳.۹. تضعیف اقتدار و قوه بازدارندگی نظام کیفری

اعطای نظام نیمه‌آزادی به‌عنوان نهاد ارفاقی، با نقد جدی کاهش اقتدار و قوه بازدارندگی نظام کیفری مواجه است. کاهش سختی مجازات، توافق‌پذیری مجازات و کاهش هیبت اجرای آن، می‌تواند به سوء استفاده و ناهنجاری‌های احتمالی دامن بزند. در نگاه اول، این نظام ممکن است به اصلاح و بازپروری مجرم کمک کند، اما آثار بلندمدت آن بر رفتار و روان محکومین، به ویژه در شرایطی که ضمانت‌های کافی برای کنترل رفتار آن‌ها وجود ندارد، قابل اغماض نیست.

## ۴.۹. مواجهه با افکار عمومی

تجربه عملی نشان داده است که جامعه، به ویژه شاکیان و خانواده‌های آنان، تمایل به اجرای مجازات قاطع و عادلانه دارند. مشاهده حضور آزادانه مجرمین در محیط‌های عمومی و محلات مسکونی، می‌تواند به تضعیف اعتماد عمومی به دستگاه قضایی منجر شود. درخواست‌های مکرر مردم برای اعاده زندانیان در مرخصی به زندان، نشانه آشکار بی‌اعتمادی جامعه نسبت به نظام نیمه‌آزادی است. بنابراین، پذیرش این نهاد از سوی جامعه ایرانی با دشواری‌های جدی مواجه بوده و بدون مدیریت دقیق، ممکن است اقتدار و مشروعیت نظام کیفری را به خطر اندازد. به طور کلی نظام نیمه‌آزادی، علی‌رغم مزایای ترمیمی و اصلاحی، با مجموعه‌ای از نقدها و محدودیت‌ها مواجه است: فقدان ضمانت‌های اجرایی کافی، ضعف حمایت از حقوق شاکی، کاهش اقتدار و بازدارندگی نظام کیفری، و چالش‌های ناشی از پذیرش اجتماعی آن. این مسائل نشان می‌دهد که اجرای موفق و اثرگذار این نهاد، مستلزم طراحی دقیق سازوکارهای نظارتی، ضمانت‌های حقوقی، و هماهنگی با حقوق شاکیان و مصالح عمومی است.

## ۷. سامانه نظارت الکترونیکی

نظارت الکترونیکی، به معنای اعمال کنترل و پایش مستمر بر افراد محکوم خارج از محیط زندان از طریق فناوری‌ها و ابزارهای الکترونیکی است. این نهاد با هدف کاهش جمعیت کیفری، تسهیل فرآیند اصلاح و بازپروری و تخفیف آثار روانی و اجتماعی ناشی از حبس طراحی شده است. مطابق ماده ۶۲ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲، دادگاه می‌تواند در جرایم تعزیری درجه پنج تا هشت به طور مطلق و در حبس‌های تعزیری درجه دو، درجه سه و درجه چهار نیز پس از گذراندن یک چهارم مجازات‌های حبس، در صورت احراز شرایط مقرر در تعویق مراقبتی و با رضایت محکوم، اجرای حکم حبس را متوقف کرده و وی را در محدوده مکانی معین تحت نظارت سامانه‌های الکترونیکی قرار دهد. با این حال، تجربه عملی و مطالعات حقوقی نشان می‌دهد که این نهاد با مجموعه‌ای از چالش‌ها و نقدهای اساسی مواجه است که می‌تواند کارکرد اصلاحی و بازدارنده آن را محدود سازد:

### ۱.۱۰. ضعف زیرساخت‌ها و مشکلات فنی در اجرا

یکی از مهم‌ترین محدودیت‌های نظارت الکترونیکی، مشکلات فنی و کمبود زیرساخت‌های لازم است. نوع ساخت‌وساز ساختمان‌ها و موانع محیطی می‌تواند باعث قطع یا اختلال در عملکرد دستگاه‌های نظارتی شود. همچنین برخی محکومان با آگاهی از عملکرد سامانه‌ها قادر به جابه‌جایی یا دستکاری تجهیزات شده‌اند، در حالی که سامانه گزارش حضور آنان در محل تعیین‌شده را ارائه می‌دهد. این ضعف‌ها، اثر بخشی نهاد نظارت الکترونیکی را کاهش داده و مخاطرات امنیتی را افزایش می‌دهد.

### ۲.۱۰. عدم تضمین پیشگیری از ارتکاب جرایم جدید

نظارت بر محدوده مکانی مشخص، تضمینی برای پیشگیری از ارتکاب جرایم جدید نیست. تجربه نشان داده است که بسیاری از جرایم، به ویژه جرایم مرتبط با مواد مخدر و تخلفات اجتماعی، در محل سکونت مجرم اتفاق می‌افتند و سامانه‌های نظارتی نمی‌توانند به تنهایی از وقوع این جرایم جلوگیری کنند.

### ۳.۱۰. غفلت از حقوق بزه‌دیده و احساس نارضایتی شاکی

از منظر حقوق شاکی خصوصی، اعمال نظارت الکترونیکی ممکن است ناکافی به نظر برسد. آزادی فرد بدون گذراندن حتی بخشی از مدت حبس، می‌تواند حقوق بزه‌دیده را تحت الشعاع قرار داده

و احساس نارضایتی ایجاد کند. بنابراین، مشابه نظام آزادی مشروط، بهتر است محکوم ابتدا مدتی از دوره حبس خود را سپری کند تا اطمینان از کاهش خطر تکرار جرم حاصل شود.

#### ۴.۱۰. فقدان ضمانت اجرایی و اثرگذاری بلندمدت نامشخص

اثرات بلندمدت نظارت الکترونیکی بر اصلاح و رفتار محکومان هنوز به صورت علمی و مستدل اثبات نشده است. همچنین فقدان ضمانت اجرای مناسب در صورت تخلف یا ارتکاب جرم جدید، علاوه بر ایجاد امکان سوءاستفاده از سوی برخی بهره‌وران، می‌تواند اهداف اصلاحی و بازپروری این نهاد را به‌طور جدی تضعیف کند. مطابق ماده ۸ و ماده ۱۵ آیین‌نامه اجرایی مراقبت‌های الکترونیکی، در صورت عدم امکان اجرای نظارت یا عدم همکاری بهره‌ور، مراتب باید توسط قاضی اجرای احکام یا مرکز مربوطه به مرجع قضایی اعلام شود تا تصمیم مقتضی اتخاذ گردد. با این حال، آیین‌نامه به‌طور دقیق مشخص نکرده است که مرجع قضایی در مواجهه با تخلف یا ممانعت بهره‌ور از اجرای نظارت، چه اقداماتی می‌تواند انجام دهد. بدین ترتیب، به‌رغم هدف کاهش جمعیت کیفری و تسهیل بازگشت مجرمان به جامعه، محدودیت‌های قانونی و اجرایی موجود، کارکرد عملی نظارت الکترونیکی را با چالش‌های جدی مواجه ساخته است.

با توجه به نقدهای فوق، روشن است که نظارت الکترونیکی، علی‌رغم مزایای بالقوه در کاهش جمعیت کیفری و تسهیل بازپروری، نمی‌تواند به تنهایی جایگزین اجرای مؤثر حبس شود. موفقیت این نهاد مستلزم تقویت زیرساخت‌ها، تدوین ضمانت‌های اجرایی محکم، و پیش‌بینی سازوکارهایی برای تضمین حقوق بزه‌دیده و امنیت جامعه است. استفاده هدفمند از این ابزار، تنها باید برای مرتکبان کم‌خطر و با نظارت مستمر صورت گیرد تا ضمن حفظ حقوق شاکی، اهداف اصلاحی و بازدارنده تحقق یابد.

## ۸. نتیجه

با واکاوی نهادهای منتهی به تخفیف و سقوط کیفر، تأثیر ژرف آموزه‌های دکترین حقوق کیفری و نظریات جرم‌شناختی بر ساختار سیاست جنایی کشور به‌روشنی آشکار می‌شود. این نهادها که عمدتاً بر ویژگی‌های شخصی و شرایط مرتکب تمرکز یافته‌اند، در عمل جایگاه بزه‌دیده را در فرآیند کیفری به حاشیه رانده و نقش او را به نحوی کم‌رنگ و تبعی تقلیل داده‌اند. هرچند برخی از سازوکارهای مزبور، گذشت بزه‌دیده را شرط بهره‌مندی از مزایای قانونی قرار داده‌اند، اما نقش‌آفرینی بزه‌دیده در تعیین سرنوشت دادرسی و به‌ویژه در حوزه تصمیم‌گیری نسبت به مجازات، غالباً حذاقلی، صوری و فاقد کارکرد واقعی است.

قانون‌گذار با تأسیس و توسعه این نهادها در پی تحقق عدالت ترمیمی بوده است؛ مع‌الوصف، تعادل لازم میان حقوق متهم و بزه‌دیده در مقام اجرا به نحو شایسته رعایت نشده است. اگرچه مفاهیمی چون جبران خسارت و پرداخت غرامت به بزه‌دیده مورد تأکید قرار گرفته، اما مهم‌ترین مطالبه بزه‌دیده یعنی «احیای حس عدالت از طریق مجازات بزه‌کار»، کمتر مورد توجه قرار گرفته است. این مسئله ناشی از تفاوت بنیادین میان نگاه جرم‌شناسی — که هدف آن عمدتاً کاهش کیفر و گسترش کیفرزدایی است و انتظار بزه‌دیده از نظام عدالت کیفری است؛ بزه‌دیده در وهله نخست خواهان اجرای کیفر و مجازات بزه‌کار به‌عنوان تضمینی برای ایجاد آرامش روانی و پیشگیری از تکرار جرم است. ترس از بزه‌دیدگی مجدد، مهم‌ترین انگیزه بزه‌دیده برای مطالبه مجازات به شمار می‌رود؛ زیرا از دید وی، مجرمی که بدون کیفر رها می‌شود، امکان و جسارت بیشتری برای ارتکاب دوباره جرم خواهد یافت.

این امر ایجاب می‌کند که بزه‌دیده نه تنها در مقام اعلام شکایت، بلکه در تمام مراحل مرتبط با تعیین، تخفیف، تشدید، تعلیق یا هرگونه تغییر در سرنوشت مجازات، دارای نقشی واقعی و مؤثر باشد. با این حال، بررسی دقیق سازوکارهای مندرج در قانون مجازات اسلامی نشان می‌دهد که بزه‌دیده غالباً صرفاً به‌مثابه خواهان دعوای حقوقی تلقی شده و جبران خسارت یا تضمین آن، تنها شرط بهره‌مندی از برخی نهادهای ارفاقی است؛ در حالی که خواسته اصلی وی یعنی مجازات مرتکب، عملاً نادیده گرفته شده است. بدون تردید، هدف غایی حقوق کیفری، تأمین نظم عمومی و پیشگیری از جرم است؛ اما بازسازی آرامش روانی و احیای اعتماد بزه‌دیده به دستگاه عدالت کیفری نیز باید در صدر اولویت‌ها قرار گیرد؛ چراکه بزه‌دیده‌ای که احساس بی‌عدالتی کند، خود می‌تواند زمینه‌ساز شکل‌گیری ناهنجاری‌های اجتماعی گردد.

مطالعات تطبیقی و یافته‌های علمی نشان می‌دهد که مشارکت واقعی، محترمانه و مؤثر بزه‌دیده در تمام مراحل فرآیند کیفری، نقش چشمگیری در کاهش احساس بی‌عدالتی و ترمیم روانی وی دارد. حداقل اقدامی که قانون‌گذار می‌توانست در راستای رعایت حقوق بزه‌دیده اتخاذ کند، آن بود که بهره‌مندی از نهادهای ارفاقی را منوط به «تحقق همزمان جبران خسارت و اخذ رضایت بزه‌دیده» نماید. این رویکرد افزون بر جبران مالی، موجب الزام بزهکار به ترمیم رابطه و جلب رضایت بزه‌دیده می‌شد.

ادعای اینکه نهادهای ترمیمی صرفاً در جرایم خفیف قابل اعمال اند و از این‌رو تقدم اصلاح مرتکب بر خواسته‌های بزه‌دیده قابل توجیه است، از دو جهت قابل نقد است: نخست آنکه، پایین بودن درجه قانونی جرم به معنای فقدان اهمیت اجتماعی یا فردی آن نیست؛ چه آنکه بخش عمده جرایم شایع در کشور در درجات ۶، ۷ و ۸ قرار دارند و آثار زیان‌بار آنها در زندگی بزه‌دیدگان انکارناپذیر است. دوم آنکه، گستره کاربرد نهادهای ترمیمی در قوانین کیفری، این ادعا را به‌طور کامل نقض می‌کند؛ به‌گونه‌ای که تعلیق اجرای مجازات در جرایم تعزیری درجات ۳ تا ۸، آزادی مشروط در تمامی درجات ۱ تا ۸، مجازات جایگزین حبس در بخش عمده جرایم غیرعمدی، نسخ قانون، عفو عمومی، مرور زمان و توبه در دامنه وسیعی از جرایم تعزیری قابل اعمال اند. بنابراین، این نهادها محدود به جرایم خفیف نیستند و دامنه آنها بسیار گسترده‌تر از فرض اولیه است.

در چنین شرایطی، ضروری است قانون‌گذار در طراحی و اعمال این نهادها به آثار آنها بر حقوق بزه‌دیده توجه کافی داشته باشد. تقلیل اقتدار نظام کیفری و گسترش بی‌ضابطه نهادهای ارفاقی، موجب می‌شود مرتکبان کمتر درصدد جلب رضایت شاکی برآیند و صرفاً به جبران خسارت بسنده کنند، در حالی که رضایت واقعی و روانی بزه‌دیده اهمیت اساسی دارد. از این منظر، شرط توأمان «گذشت بزه‌دیده» و «جبران خسارت» باید به‌عنوان پیش‌شرط اصلی بهره‌مندی از تخفیفات ترمیمی پیش‌بینی گردد. همچنین ضروری است قانون‌گذار در کنار نهادهای موجود، به بهره‌گیری از سازوکارهای نوین عدالت ترمیمی نیز اهتمام ورزد. مهم‌ترین این سازوکارها نهاد میانجی‌گری کیفری و گروه‌های بزه‌دیده-بزهکار محوره‌ستند که در بسیاری از نظام‌های پیشرو به‌عنوان ابزارهای مؤثر در احیای حقوق بزه‌دیده و کاهش تعارضات کیفری به‌کار گرفته می‌شوند. میانجی‌گری، نهادی است که در آن بزه‌دیده و بزهکار با حضور شخص یا نهاد بی‌طرف، در فضایی امن و کنترل‌شده به گفت‌وگو می‌نشینند تا درباره آثار جرم، راه‌حل‌های جبرانی، و نحوه بازسازی رابطه تصمیم‌گیری کنند. مزیت بنیادی این نهاد، مرکزیت دادن به بزه‌دیده است؛ به‌گونه‌ای که

وی می‌تواند آزادانه از رنج‌های ناشی از جرم سخن گفته، خواسته‌های عینی و روانی خود را بیان کند و در نتیجه‌گیری نهایی نقش تعیین‌کننده‌ای داشته باشد. میانجی‌گری نه‌تنها به ترمیم خسارت کمک می‌کند، بلکه با ایجاد درک متقابل، زمینه کاهش خشم، ترمیم روانی بزه‌دیده و بازگشت مسئولانه بزهکار به جامعه را فراهم می‌سازد.

گروه‌های بزه‌دیده - بزهکار محور نیز این جهت دارای اهمیت هستند که در آن علاوه بر بزهکار و بزه‌دیده، اعضای خانواده، نمایندگان جامعه و متخصصان نیز مشارکت می‌کنند تا راهکاری جامع برای جبران خسارت، مشارکت اجتماعی بزهکار، بازگشت اعتماد و جلوگیری از تکرار جرم اتخاذ شود. این شیوه موجب می‌شود بزه‌دیده احساس کند در یک فرآیند عادلانه و انسانی شنیده می‌شود و دغدغه‌های او در تصمیم‌گیری نادیده گرفته نمی‌شود. افزون بر آن، مشاهده پذیرش مسئولیت از سوی بزهکار، تأثیر چشمگیری در کاهش اضطراب و خشمی دارد که معمولاً از سوی بزه‌دیده تجربه می‌شود.

به کارگیری این سازوکارها سبب می‌شود بزه‌دیده از نقش منفعل خارج شده و به عنوان «کنش‌گر اصلی فرآیند کیفری» مشارکت کند. این امر علاوه بر تقویت حس عدالت‌جویی بزه‌دیده، موجب پذیرش مسئولیت بیشتر از سوی بزهکار و کاهش احتمال تکرار جرم خواهد شد. از این منظر، توسعه نهادهای میانجی‌گری و گروه‌های ترمیمی می‌تواند خلأهای موجود در ساختار فعلی قانون مجازات اسلامی را تا حد زیادی جبران کرده و به برقراری توازن میان منافع بزه‌دیده، بزهکار و جامعه کمک نماید.

## منابع:

### الف) کتب

۱. اردبیلی، محمد علی (۱۳۸۵)، **حقوق جزای عمومی**، جلد دوم، چاپ سیزدهم، تهران، نشر میزان.
۲. رحمتی، حسین (۱۳۸۴)، **حقوق شهروندی**، چاپ اول، قم، نشر نگین.
۳. عمید، حسن (۱۳۶۹)، **فرهنگ فارسی عمید**، چاپ سوم، تهران، انتشارات امیر کبیر.
۴. کاتوزیان، ناصر (۱۳۹۰)، **مقدمه علم حقوق**، تهران، انتشارات شابک.
۵. گلدوزیان، ایرج (۱۳۸۴)، **بایسته‌های حقوق جزای عمومی**، چاپ یازدهم، تهران، نشر میزان.

### ب) مقالات

۶. اسفندیاری، محمد و نورپور، حسن (۱۳۹۶)، «پیامدها و چالش‌های مداراگرایی کیفری در جرایم خرد»، **مجله کارآگاه**، شماره ۳۹، صص ۷۶-۵۶.
۷. ایرانی، امیر، نجفی حاجی پور، معصومه و نجیبیان، علی (۱۳۹۴)، «تحلیل میزان بازتاب اندیشه‌های جرم‌شناسی انتقادی در قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲»، **مجله پژوهش‌های حقوق کیفری**، سال اول، شماره ۱، صص ۸۲-۵۷.
۸. بکاریا، سزار (۱۳۸۵)، **رساله جرایم و مجازات‌ها**، محمد علی اردبیلی (مترجم)، تهران، میزان.
۹. پارسا، سیروس و رحمانی، مجید (۱۳۹۷)، «ارزیابی رویکرد قانونگذار ایران به مقوله کیفر زدایی در قانون سال ۱۳۹۲»، **مجله‌ی فقه و حقوق**، دوره چهارم، شماره ۱، صص ۹۱-۷۳.
۱۰. دامغانی، محمد تقی (۱۳۳۹)، «تخفیف مجازات و مزایای آزادی مشروط»، **مجله کانون وکلا**، شماره ۷۰، صص ۹-۶.
۱۱. رایجیان اصلی، مهرداد (۱۳۸۴)، «بزه دیدگان و نظام عدالت جنایی»، **مجله حقوقی دادگستری**، شماره ۵۲ و ۵۳، صص ۱۱۷-۷۵.
۱۲. رحمدل، منصور (۱۳۸۵)، «حق سکوت»، **مجله حقوقی دادگستری**، شماره ۵۶ و ۵۷، صص ۲۱۸-۱۸۵.
۱۳. سماواتی پیروز، امیر (۱۳۸۵)، **عدالت ترمیمی تعدیل تدریجی عدالت کیفری یا تغییر آن**، تهران، نگاه بینه.

۱۴. صالحی، جواد و ابراهیمی، یوسف (۱۳۸۶)، «بررسی جایگاه حق سکوت متهم در نظام حقوقی ایران»، *مجله حقوقی عدالت آراء*، شماره ۸، صص ۱۹۱-۱۷۴.
۱۵. طلائی، احمد (۱۳۸۸)، *چالش‌های رعایت حقوق دفاعی متهم در مرحله تحقیقات مقدماتی*، پایان نامه کارشناسی ارشد حقوق کیفری و جرم شناسی، دانشکده علوم انسانی دانشگاه تربیت مدرس، ۱۳۸۸.
۱۶. عالی پور، حسن و توحیدی نافع، جلال (۱۳۹۴)، «تعویق صدور حکم: تأخیر در اجرای عدالت یا تغییر در اجرای عدالت؟»، *مجله مطالعات حقوق کیفری و جرم شناسی*، شماره ۴ و ۵، صص ۳۳۱-۳۱۱.
۱۷. عامری، فاطمه و صادقی، مهران (۱۳۹۲)، «بررسی مبانی حقوقی و جرم شناختی نهاد تعویق صدور حکم در قانون جدید مجازات اسلامی ۶۶»، اولین همایش منطقه‌ای آسیب شناسی قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ (کتاب کلیات)، دانشگاه آزاد اسلامی واحد مراغه، صص ۲۰۸-۱۹۸.
۱۸. فرح بخش، مجتبی (۱۳۸۵)، «مفهوم و مبانی حقوق دفاعی متهم»، *مجله حقوقی دادگستری*، شماره ۵۶ و ۵۷، صص ۱۳۶-۱۱۱.
۱۹. قاسمی، محمد علی و مقدم فرد، محمد (۱۳۹۶)، «بررسی حق سکوت متهم در آیین دادرسی کیفری از منظر «بزه دیده شناسی»»، *مجله مطالعات علوم سیاسی، حقوق و فقه*، دوره سوم، شماره ۳/۱، صص ۹۲-۷۵.
۲۰. کریستی، نیل (۱۳۸۵)، *اختلاف‌ها به مثابه دارایی*، ترجمه حسین غلامی، *مجله فقه و حقوق*، شماره ۸، صص ۱۹۶-۱۶۷.
۲۱. هاشمی، سید محمد (۱۳۹۴)، *حقوق بشر و مفاهیم مساوات، انصاف و عدالت*، چاپ اول، تهران، انتشارات دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران.
۲۲. مروستی، یحیی (۱۳۴۵)، «علل مخففه مجازات»، *مجله حقوقی دادگستری*، شماره ۱.
۲۳. محمد نسل، غلامرضا (۱۳۸۳)، «بررسی کاربردی تعلیق مجازات در حقوق جزا و رویه محاکم ایران»، *مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران*، شماره ۶۴، صص ۲۵۸-۲۴۱.

24. Johnstone, G & Van Ness, DW (2007). The Idea of Restorative Justice. Handbook of Restorative Justice, Milton Park: Taylor & Francis.
25. Zehr, H (2015). Changing Lenses: A New Focus for Crime and Justice. North Dakota: Herald Press
26. [http://pajoohe.ir/%D8%B9%D8%AF%D8%A7%D9%84%D8%AA-%D8%AA%D8%B1%D9%85%DB%8C%D9%85%DB%8C\\_\\_a-28329.aspx](http://pajoohe.ir/%D8%B9%D8%AF%D8%A7%D9%84%D8%AA-%D8%AA%D8%B1%D9%85%DB%8C%D9%85%DB%8C__a-28329.aspx)